



دکتر سیدموسی صمیمی

۸ اپریل ۲۰۲۳

قیام نامرئی

جهانی شدن از تک قطبی به چند قطبی شدن

پیش درآمد: قیام نامرئی علیه تک قطبی جهان
جهانی شدن تک قطبی: ریشه های مادی و تاریخی آن
جهانی شدن چند قطبی: فراز کشورهای پیرامونی و فرود تک قطبی
جهان در بند «تله ای توکی دیدس»: خطرات تصادم قدرت رو به فرود با قدرت رو به فراز
قیام نامرئی: در پرتو تنش اوکراین و هم سازی ریاض و تهران
پس گفتار: غلبه بر پاشنه آشیل تک قطبی
مأخذ



پیش درآمد: قیام نامرئی علیه تک قطبی جهان

"قیام نامرئی" به مقاومت فزاینده در برابر جهانی شدن اشاره دارد، که اغلب به طور مستقیم قابل مشاهده نیست، ولی به شکل روز افزون، به ویژه در تعاملات سیاسی و اقتصادی جهان ملموس بوده و از نگاه درون مایه خویش تنش را میباشد. این مقاومت نه تنها ناشی از عوامل مختلفی، از جمله توزیع نابرابر مزایای جهانی شدن و نابرابری های اقتصادی ناشی گردیده، بلکه آگاهی های سیاسی استوار بر تجارب تلخ تاریخی استعماری و همچنان بازنگری های بنیادی به الگو های اقتصادی که زیر ساخت جهانی شدن تک قطبی را میسازند، به مثابه عوامل مهم محسوب میگردند.

در حالی که ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای سرمایه داری غرب از لحاظ تاریخی نقش پیشرو در شکل دادن به نظم اقتصاد جهانی داشته اند، اکنون یک سری از کشورهای دیگری مانند چین، روسیه، هند و برزیل به عنوان نیروگاه

های اصلی اقتصادی در سال های اخیر ظاهر شده و کشور های دیگری از قاره آسیا و آفریقا تا امریکای لاتین، دست کم از نگاه سیاسی مشی امپریال کشور های سرمایه داری تحت هژمونی آیالات متحده امریکا را تحت پرسش میبرند.

این تغییر در موازنه قدرت سیاسی-اقتصادی به این معنی است که پویایی جهانی شدن تغییر کرده است. بازیگران غالب سابق اکنون با رقبای روبرو هستند که منافع و دیدگاه خاص خود را برای روابط جهانی شدن دارند. به طور کلی، شورش نامرئی امروز عامل مهمی در سیاست و اقتصاد جهانی است. تشکیل بلوک چند قطبی چالشی برای بازیگران سنتی جهانی شدن است، اما همچنان فرصتی برای اقتصاد جهانی متنوع تر و فراگیرتر است.

نویسنده در این نوشتار تلاش می نماید، تا در این مورد رمزکشایی کرده و لایه های مختلف، به ویژه زیر سخت های اقتصادی این فرگشت جهانی شدن را تصریح نماید.



جهانی شدن تک قطبی

ریشه های مادی و تاریخی این معضل

جهانی شدن تک قطبی، انحصار تعاملات عمده ای جهانی شدن بیانگر برتری و تسلط یک قدرت اقتصادی و سیاسی واحد در نظام جهانی است. از سال های نود سده ای بیستم به این سو، این تسلط به ایالات متحده آمریکا به عنوان ابرقدرت پیشرو نسبت داده می شود که از طریق فعالیت های فرهنگی، اقتصادی و نظامی خود نفوذ جهانی قدرتمندی را اعمال می کند.

انحصار جهانی شدن به این واقعیت اشاره دارد که در دهه های اخیر ساختار قدرت جهانی به طور فزاینده ای تحت سلطه یک ابرقدرت واحد یعنی ایالات متحده قرار گرفته است. این تسلط در عرصه های مختلف از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ مشهود است. این انحصار از لحاظ تاریخی باعث بحث و مناقشه شده است. زیرا اغلب به عنوان تهدیدی برای حاکمیت و خودمختاری کشورهای کوچکتر و توسعه اقتصادی آنها تلقی می شود. برخی استدلال می کنند که انحصار جهانی شدن منجر به جهت گیری یک طرفه روابط بین الملل می شود که با منافع یک ملت منطبق است و بنابراین از ایده آل همکاری جهانی عادلانه فاصله می گیرد.

در سطح اقتصادی، ایالات متحده نقش پیشرو به عنوان صادرکننده فناوری، دانش و امور مالی را بر عهده گرفته است. در سیاست، ایالات متحده نقش رهبری جهانی را در سازمان های بین المللی مانند سازمان ملل متحد و بانک جهانی به عهده گرفته است. از نظر فرهنگی، ارزش ها و گرایش های آمریکایی - The American Way of Life - به بسیاری از کشورها راه پیدا کرده است. تسلط یکجانبه ایالات متحده منجر به آمریکاستیزی در برخی کشورها و بیزاری از جهانی شدن به طور کلی شده است. چون این امر منجر به آن گردیده است که منافع سایر کشورها و مناطق در بحث و تصمیم گیری جهانی نادیده گرفته شوند.

یکی دیگر از جنبه های انحصاری جهانی شدن، تمرکز قدرت اقتصادی در دست چند شرکت فراملی است. این شرکت ها توانایی تأثیرگذاری بر بازارها و دولت ها و تعیین شرایط جهانی شدن را دارند. این منجر به نابرابری اجتماعی و بی ثباتی اقتصادی گردیده است.

همچنین این بحث وجود دارد که آیا انحصار جهانی شدن یک مدل پایدار است یا خیر. برخی استدلال می کنند که می تواند منجر به بی ثباتی سیاسی طولانی مدت شود، در حالی که برخی دیگر معتقدند این بهترین راه برای تقویت رشد و توسعه اقتصادی است. در هر صورت، انحصار جهانی شدن عامل مهمی در شکل دادن به اقتصاد و سیاست جهانی است

انحصار جهانی شدن به تسلط یک ملت یا منطقه واحد در اقتصاد و سیاست جهانی اشاره دارد. در دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده به عنوان **ابر قدرت بلامنازع**، تسلط بر اقتصاد و سیاست جهانی تلقی می شد. با این حال، کشورهای دیگری مانند چین، هند، برزیل و روسیه در سال های اخیر نفوذ پیدا کرده اند و نشانه هایی وجود دارد که جهان به سمت نظم چند قطبی حرکت می کند.

اینکه ایالات متحده آمریکا مدتی زیادی به مثابه یک قدرت تک قطبی در تعاملات جهانی نقش بنیادی داشته است، هرگز یک امر تصادفی نبوده، بلکه، افزون بر پیشینه های پر پیچ و تاب تاریخی، فراورده توانایی های ویژه اقتصادی و صورت بندی های سیاسی دوران جنگ جهانی دوم میباشد. ایالات متحده آمریکا به مثابه "کشور استثنایی" در کنار امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی از جنگ دوم جهانی به حیث یک کشور مقتدر با توانایی های بزرگ اقتصادی عرض اندام کرد. با در نظر داشت این امر، آمریکا و شوروی، با نقش کم وزیاد بریتانای کبیر، در "کنفرانس یالتا" در شبه جزیره کریمه سرنوشت سیاسی جهان را رقم زدند. در کنفرانس یالتا از چهارم تا یازدهم فوریه ۱۹۴۵ در کاخ قدیم "لیوادیا" مربوط تزار های روس در شهر "یالتا" واقع در شبه جزیره کریمه برگزار گردید. در این کنفرانس فرانکلین روزولت، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیای کبیر و جوزف استالین، رهبر اتحاد جماهیر شوروی، غرض رقم زدن سرنوشت کشور ها پس از جنگ، مدت هشت روز در مورد نظام آینده جهان و حوزه های نفوذی در ساختار مورد نظر به گفتگو نشستند. (۱) بزرگترین دستاورد کنفرانس یالتا، افزون بر تقسیم حوزه های نفوذی، توافق بر تشکیل سازمان ملل متحد بود که به بیست و پنجم اپریل سال ۱۹۴۵ در شهر سانفرانسیسکو، ایالت کالیفرنیا برگزار گردید. ایجاد بلوک شرق و غرب در واقع از کنفرانس یالتا آغاز گردید.

در بخش اقتصادی، به مثابه ستون سومی نظام پسا جنگ، در سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ در "برتون وودز" مربوط به ایالت "نیو هامپ شایر" ایالات متحده آمریکا تهداب یک نهاد اقتصادی بسیار مهم گذاشته شد، نهادی که سه بخش تجاری، بانکی و پولی را در بر میگرفت:

(۱) صندوق بین المللی پول (International Monetary Fund) ،

(۲) بانک بازسازی و انکشاف، که بعداً به بانک جهانی (World Bank) مسماً گردید و

(۳) GATT، توافق نامه تعرفه گمرکی و تجاری، که بعدتر به سازمان تجارت جهانی – WTO – تغییر نام داد.

نظر به تفاوت های بنیادی با نگرش امریکا که استوار بر شیوه تولید سرمایه داری بود، اتحاد جماهیر شوروی از اشتراک در نشست برتون خودداری کرده، در نتیجه امریکا و کشور های دیگر سرمایه داری سرنوشت ساختار اقتصادی جهان پسا جنگ را بزعم خود رقم زدند.

نظام اقتصادی برتون وودز، از صندوق بینالمللی پول و بانک جهانی تا سازمان تجارت جهانی، بزرگترین و تاثیر گذار ترین نهاد است که از بدو تاسیس تا امروز، با پیروی از یک ایدولوژی ویژه، در رقم زدن سرنوشت کشور های پیرامونی نقش به سزای داشته است. این نظام از طریق دادن وام ها برای توازن ترازنامه های تادیات، سهمیه های بانکی برای انکشاف اقتصادی و مساعدت های مالی برای برنامه های اجتماعی، و پیوند زدن پرداخت این پول ها را با شرایط ویژه "نولیبرالیسم" و "روابط دوستانه سیاسی با کشور های خود مدار" بر ساختار اقتصادی کشور ها تاثیر میگذارد.

در واقع امریکا، اگر به آمار اقتصادی نظر انداخته شود، یگانه کشوری است که از جنگ جهانی دوم زیادهترین بهره را برده و در نتیجه به حیث بزرگترین قدرت اقتصادی از بحران سیاسی و اقتصادی سر برآورده است. ایالات متحده امریکا در پایان جنگ با داشتن ذخایر طلا در حدود بیست میلیارد دلار، دارای دو سوم بخش ذخایر جهان بود. یک بر سوم تمام تولیدات کلی جهان و دو بر سوم تمام تولیدات صنعتی جهان در امریکا تولید گردیده و در نتیجه در پایان جنگ امریکا بزرگترین کشور صادر کننده ای جهان بوده؛ و حتی چندین سال پس از جنگ، سهم امریکا در صادرات کلی جهان به ۳۳ درصد بالغ میگردد. البته در این رابطه، قدرت بزرگ نظامی این کشور به نوبت خود بازتاب توانایی های اقتصادی آن کشور میباشد. قوای نظامی آن کشور در پایان جنگ بر ۱۲.۵ میلیون نفر بالغ میگردد، از جمله ۷.۵ میلیون آن در خارج مستقر بودند. (۲)

با در نظر داشت تدابیر ساختاری از یک سو و توانایی های اقتصادی ایالات متحده امریکا از سوی دیگر، واشنگتن در قبال نظام بین المللی پسا جنگ جهانی دوم، یک طرح سه بعدی طرح و تدوین کرده، تا بتواند دست آورد های جنگ را حفظ کرده و همچنان چشم انداز روابط واشنگتن را با کشور های دیگر، به ویژه نظر به جایگاه سیاسی-اقتصادی شان روشن ترسیم کرده باشد. این طرح واشنگتن در سه بعد چنین تشخیص و توصیف میگردد:

(۱) اصل هژمونی ایالات متحده امریکا در پیوند با کشور های دیگر خودمدار اروپایی، شرق دور و استرالیا،

(۲) اصل ایجاد روابط امپراتوری ایالات متحده امریکا در قبال کشور های پیرامونی و

(۳) در تشکل دو قطبی شدن جهان، غلبه بر گسترش کمونیسم جهانی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال های ۱۹۹۰۱ دارای پیامد های ویژه ای سیاسی-اقتصادی بود که زمینه ساز دگرگونی بنیادی در روابط بینالملل گردیدند. اینکه در "جنگ سرد" و در هم چشمی دو امپراتوری، نظام کمونیسم شوروی در هم ریخت، این امر به مثابه پیروزی نظام سرمایه داری تحت هژمونی ایالات متحده امریکا تفسیر و تعبیر گردید. در نتیجه "یک قطبی شدن جهان"، و آن هم تحت سیطره ای امپراتوری ایالات متحد امریکا بازتاب الزامی این امر خوانده میشود. در این راستا نه تنها بازیگران سیاسی و نخبگان کرسی نشین امریکایی در پی جستجوی راه کار های عملی در جهت "سلطه گسترده بلا منازع" – Full Spectrum Dominance – امپراتوری ایالات متحده برآمدند، بلکه دانشمندان مشهور و دانشگاهیان جریان حاکم "نولیبرالیسم" به نوبت خود تلاش کردند تا هرچه زود تر در جهت توجیه

"یک قطبی شدن جهان" تیوری های سیاسی و دکترین های تاریخی سر از نو تدوین و ارایه کنند. در این قطار، به شکل الگو میتوان از **فرانسویس فوکویا**، همکار اندیشکده "رند - Rand Corporation -" نظریه پرداز پرآوازه دانشگاهی امریکا نام برد. در آستانه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فوکویاما در نوشتاری تحت عنوان "**پایان تاریخ**" پیروزی نهایی دموکراسی لیبرال را اعلام داشته و افزوده است که "جهانی شدن دموکراسی لیبرال غرب" نکته و پسین استحاله ایدئولوژیک و آخرین نوع حکومت داری بشر بوده، و از این نگاه بیانگر "پایان تاریخ" میباشد.^(۳) کاستی بزرگ دیدگاه فوکویاما در قاطی کردن نظام "دموکراسی لیبرال" و سرمایه داری است. فوکویاما که پایان تاریخ را در استقرار نظام "دموکراسی لیبرال" افاده میکند، و این نظام را عاری از تضاد های طبقاتی "نظام شکن" میخواند، نخست "دموکراسی آرمان گرا" را با "دموکراسی واقعاً موجود" خلط کرده و در نتیجه واقعیت های دموکراسی تطبیقی و نقش کار روایی های سرمایه را، به ویژه در ایالات متحده امریکا نادیده میگیرد.

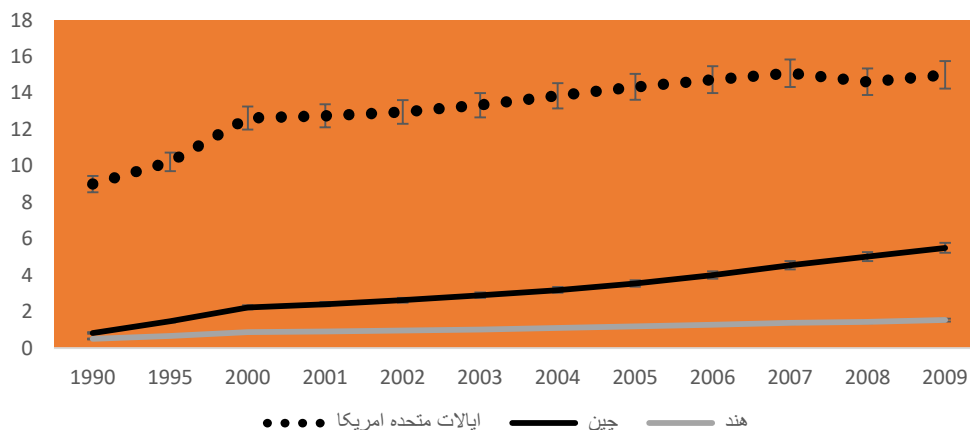
بیگنر برژنسکی، استاد "روابط بین المللی" در دانشگاه جان هوپکینز و مشاور سیاسی جیمز کارتر در اثر مشهورش بنام "یگانه قدرت جهانی - استراتژی سلطه امریکا-" که در سال ۱۹۹۷ پخش گردیده است، در رابطه با دور "یکه تازی امریکا" از "هژمونی تیپ نو" صحبت میکند. به نظر او، ناشی از پویایی فرآیند جهانی، ایالات متحده امریکا در طرف یک قرن از یک سرزمین نسبتاً منزوی به یک قدرت گسترده ای بدون پیشینه ای تاریخی استحاله کرده است. (۴)

با در نظر داشت این تعبیر گزینشی و برکاستی فوکویاما و پس منظر تاختی برژنسکی، ایالت متده امریکا استراتژی "سلطه ای بلا منازع" را بر جهان طرح که خود بیانگر معضل «تک قطبی شدن» آن کشور بود. اهداف امریکا به مثابه قدرت یک تازی در جهان تک قطبی به تفصیل در اثر بنام "استراتژی و برنامه دفاعی برای سده ای بیست و یکم" -Strategy and Defense Planning for the 21st Century- به بحث کشانده میشود. این اثر در سال ۱۹۹۷ توسط انستیتوت رند، اندیشکده مشهور امریکا تهیه شده است. در این اثر تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایالات متحده امریکا چالش های جهانی و راهکارهای غلبه بر آن از نگاه یگانه قدرت بزرگ جهان طرح و ترسیم میگردند. (۵)

استراتژی "سلطه بلامنازع امریکا" روابط بین المللی را بازخوانی کرده و اصل "عدم مداخله و تعیین سرنوشت" را در عمل نقض کرد. چنانچه ایالات متحده امریکا در جهان تک قطبی با فعالیت های تعرضی و نظامی "پیشگیرانه" -Pre-Emption- منشور سازمان ملل را نادیده گرفت.

البته که تک قطبی شدن امریکا بدون زیر ساخت مادی بدور از تصور است. از این نگاه، این زیر ساخت میتواند که با ارایه ی سیر منحنی تولید ناخالص داخلی امریکا و آن هم در مقایسه با چین و هند تصریح گردد؛ دوکشوری که در جهان پسا تک قطبی نقش قطب های تازه دم بازی میکنند.

تولید ناخالص درون مرزی امریکا در مقایسه با کشورهای نوظهور
به نرخ مبادله به تریلیون دلار امریکایی
از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۹



ماخذ: (۶)

با و جودی که ایالات متحده امریکا در دوره تک قطبی شدن در بخش های مختلف اقتصادی و نظامی سرآمد کشور ها بود، ولی طوری که فراز و فرود تمدن ها از گذشته های دور به این سو شهادت میدهند، هر "عصر طلایی" پایان پذیر است. حتی کشور "استثنایی" ایالات متحده امریکا نیز از این امر "استثنا" تلقی نمیگردد.. بحران مالی سال های ۲۰۰۸ بعد از بحران سال های ۱۹۳۰ بزرگترین بحران جهان سرمایه داری خوانده شده است، که در "ترکیدن حباب" بخش "مسکن و مستغلات" در امریکا تشخیص میگردد، که نظر به بافت ضیق نظام بانکداری جهانی بزودی در همه کشور های خودمدار کلاسیک سرایت کرده، و در اخیر کشور های پیرامونی نیز از آن متأثر گردیدند.. این بحران را، که در مکانیزم شیوه تولیدی سرمایه داری استوار برنو لیبرلسم تعبیه گردیده، میتوان آغاز رکود نسبی و فرود توانایی های اقتصادی امریکا خواند، که در نتیجه قدرت های تازه دم ظهور کرده و جهان را به سوی چند قطبی شدن میکشانند.

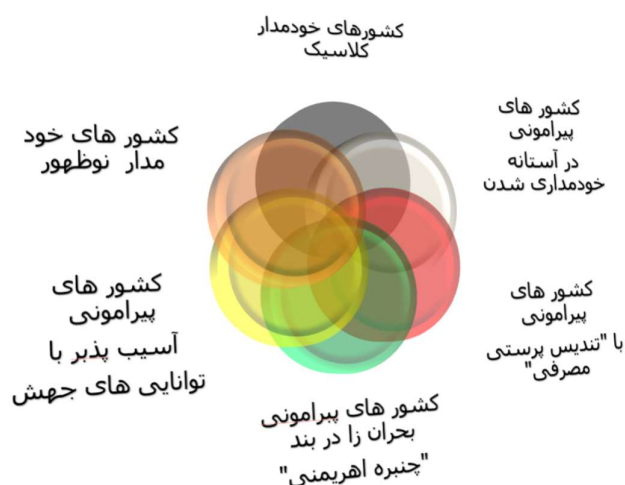


جهانی شدن چند قطبی

فراز کشورهای پیرامونی و فرود تک قطبی

چند قطبی جهانی به وجود مراکز متعدد قدرت و نفوذ در سیاست بینالملل اشاره دارد. بر خلاف انحصار، که در آن یک ملت یا منطقه نقش غالب را ایفا می کند، در چند قطبی چندین قدرت دیگر با توانایی های کم و زیاد برابر با قدرت مواجه با رکود وجود دارند که نقش مهمی را ایفا می کنند. در سال های اخیر، با افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای نوظهور مانند چین، هند، برزیل و روسیه، جهان به طور فزاینده ای چندقطبی شده است. این کشورها توانایی خود را برای تأثیرگذاری بر امور جهانی بهبود بخشیده اند و به بازیگران مهمی در سازمان ها و مجامع بینالملل تبدیل شده اند. در سال های اخیر، با افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای نوظهور به طور فزاینده ای چندقطبی شده است. این کشورها توانایی خود را برای تأثیرگذاری بر امور جهانی بهبود بخشیده اند و به بازیگران مهمی در سازمان ها و مجامع بین المللی تبدیل شده اند.

نظام چند قطبی شدن جهان را نویسنده در این شکل تمثیل میکند. البته که هریکی از ردیف بندی ها دارای ویژگی خود بوده و در رابطه با اندکس جهانی شدن عرض اندام مینمایند.



به طور نمونه کشور های نوظهور خود مدار که در جهان چند قطبی نقش بنیادی بازی میکنند، بدین مشخصات آراسته میباشند.

به طور کلی، چند قطبی بودن جهان امروز عامل مهمی در شکل‌گیری روابط بین‌الملل است و انتظار می‌رود در آینده نقش مهم‌تری ایفا کند. چندقطبی بودن جهان پیامدهای برای سیاست بین‌الملل دارد. زیرا قدرت‌های مختلف منافع و اولویت‌های متفاوتی دارند. نظم جهانی در آینده به تعادل بین تک قطبی و چند قطبی بستگی دارد. تعادل بین این دو پدیده می‌تواند نظم جهانی با ثبات تر و عادلانه تر را ترویج کند، در حالی که عدم تعادل می‌تواند منجر به روابط ناپایدار و درگیری شود.

با در نظر داشت این پدیده، چون آمریکا به مثابه یک قدرت بزرگ و هنوز هم غرق در توهم تک قطبی بودن، در تلاش دیده می‌شود، تا در گذرگاه تنگ تعادل سنگ اندازی کرده و مانع ظهور چند قطبی شدن گردد. برخلاف کشور های نوظهور در فراز این حوزه که با فرود آمریکا همزمان می‌باشد، شکوفایی کشور ها را سراغ دیده، در جهت استقرار ثبات سیاسی و آن هم از طریق سیاست های ابزار نرم گام برداشته و از عریده جویی سیاسی دوری می‌جویند؛ البته تا زمانی که جولانگاه خواست های برحق ملی و روابط استراتژیک جهانی آنها ایمن بوده و تعرضی نابجا بر آن صورت نگیرد.



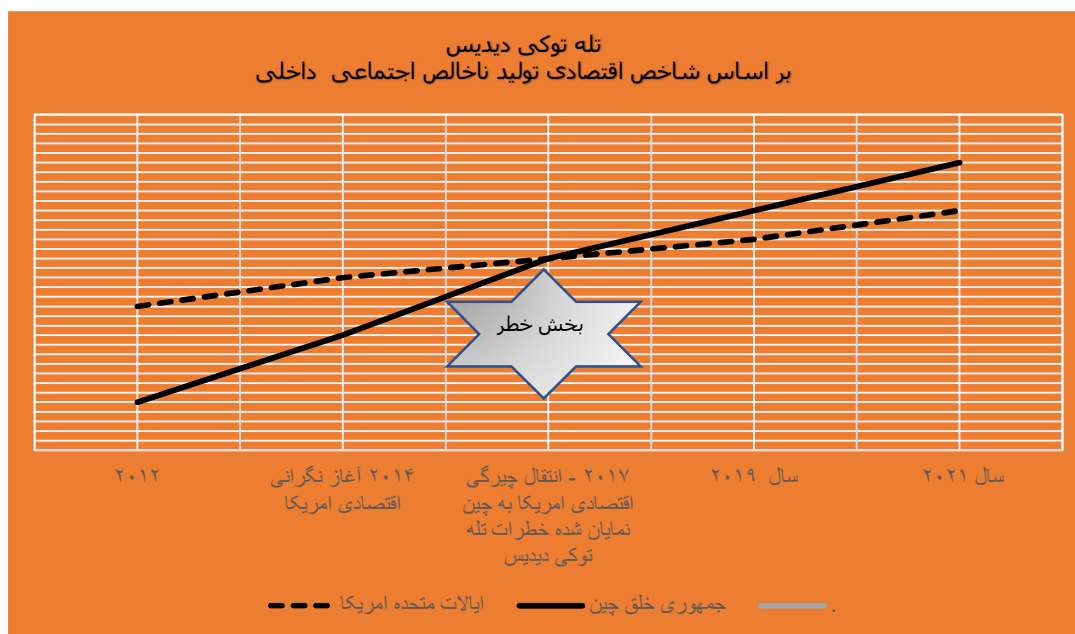
جهان در بند «تله ای توکی دیدس»

خطرات تصادم قدرت رو به فرود با قدرت رو به فراز

در مسیر تاریخ جهانی شدن ما همواره شاهد ظهور، اوج و نزول امپراتوری های بزرگ بوده، و علل کلیدی این فرایند بسیار پیچیده و تابع شرایط چند گانه ای زمان، به ویژه ناشی از جیو پولی تیک هر دوره تلقی می‌گردند. در تاریخ اکثراً مشاهده گردیده است که برخورد و تصادم امپراتوری های دوران ساز که در دو جهت مخالف، یکی روبه فراز و دیگری رو به فرود سیر می‌کرده، "اجتناب ناپذیر" بوده است. همین "اجتناب ناپذیری" تصادم امپراتوری های بزرگ را "توکی دیدس" - Thucydides -، وقایع نگار یونان باستان در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح با تفصیل مورد ارزیابی قرار داده است. با مثال مشخص "دولت-شهر آتن" که رو به فراز بوده و ترسی که از این ناحیه بر "دولت-شهر اسپارتا" مستولی گردیده بود، توکی دیدس "اجتناب ناپذیری" جنگ را بین دو امپراتوری کهن تشخیص و تعبیر میکند. از آن زمان بدین سو این امر با نام او پیوند ناگسستنی خورده و با اصطلاح "تله توکی دیدس" کسب شهرت تاریخی کرده است. توکی دیدس مینویسد: «ظهور و قیام 'دولت-شهر آتن' برای 'دولت-شهر اسپارتا' زمینه ساز نگرانی و ترس شده و در نتیجه جنگ را بین آن ها اجتناب ناپذیر ساخت.» (۸)

رویداد های هر دور تاریخی دارای ویژگی های خودش بوده و هرگز همانند دور گذشته جزوار تکرار شدنی نیستند. آنچه در گذشته اتفاق افتاده است، رفته است. آب رفته پس بر نمیگردد. با در نظر داشت گذشته های پر فراز و نشیب، تاریخ بشر تلاشی است برای بازسازی و نوسازی تحت شرایط نو و دگرگونی های ساختاری. از این جهت گذشته را نمیتوان هرگز تجربه کرد..

اگر به مثال جنگ بین "دولت شهر آتن" و "دولت شهر اسپارتا" برگردیم، دیده میشود که امریکا مانند اسپارتا قدرت رو به فرود بوده و خطرات آن متصور است که امریکا بهانه جویی کرده و چین را به چالش بخواند. در این مورد که چین "یک قدرت خطرناک" و رو به فراز است، یک سری از دانشمندان نامدار و سیاستمداران مشهور امریکایی هیچ تردیدی نداشته، و ابراز نظر کرده اند. با وجود آنهم باید در مورد خطرات ناشی از "تله توکی دیدیس" در بین چین و امریکا بین شاخص اقتصادی از یک سو و شاخص های نظامی و جیو پولی تیک از سوی دیگر تفاوت قابل شد. از این نگاه نخست خطرات تصادم از ناحیه تشویش و نگرانی امریکا در رابطه با شاخص اقتصادی ترسیم گردیده و پس از آن با در نظر داشت شاخص های دیگر به مثابه بازتاب شاخص های نظامی، حوزه نفوذی و استراتژی های بزرگ ملی به خطرات تله توکی دیدیس نظر انتقادی انداخته میشود.



مآخذ: (۹)

در سال ۲۰۱۷ ایالات متحده امریکا، آن هم بر اساس تولید ناخالص اجتماعی بر پایه قدرت خرید برتری اقتصادی خویش را از دست داد و چیرگی اقتصادی به چین انتقال پیدا کرد. ولی قبل از این حالت دگرگونی برتری، توانایی اقتصادی امریکا که نتوانسته بود بر پیامد های بحران ۲۰۰۸ غلبه کند، رو به اضمحلال گذاشته و از همین جهت از سال ۲۰۱۴ به بعد نگرانی واشنگتن در مورد این سیر افت نسبی اقتصادی امریکا به شکل روز افزون بیشتر گردید. در این روند اضمحلال توانایی اقتصادی امریکا، سال ۲۰۱۷ نکته چرخشی را افاده میکند که امریکا دیگر، نظر به همین شاخص حایز

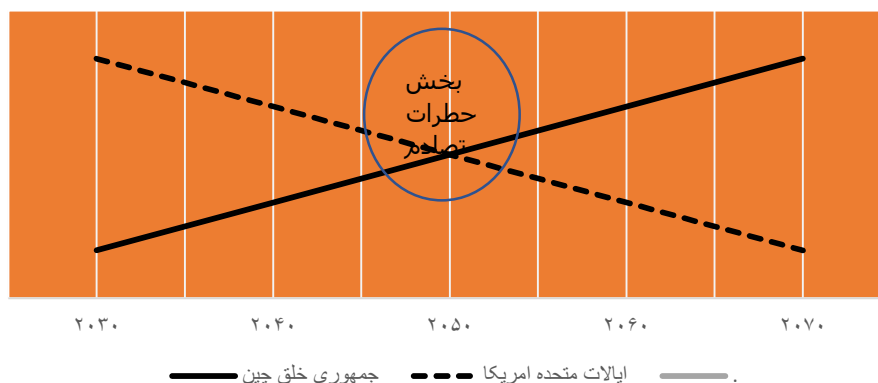
مقام اول نبوده و تولید ناخالص اجتماعی داخلی چین با امریکا در یک سطح قرار میگیرد. پس از این سال سیر منحنی های تولید ناخالص اجتماعی هر دو کشور به شکل روز افزون از هم دوری گرفته، و این واگرایی زنگ خطر برای حفظ موقعیت اقتصادی امریکا تلقی میگردد.

شاخص تولید ناخالص اجتماعی داخلی، به تنهایی به مشکل میتواند بیانگر توانایی های ملی یک کشور تلقی گردد. نخست، یک سرزمین کوچک، حتی یک کشور پیرامونی میتواند که نظر به ذخایر طبیعی بکار افتاده دارای تولید ناخالص داخلی بزرگتری باشد نظر به یک کشور بزرگ با منابع کمتر طبیعی. نظر به همین کاستی نمیتوان تولید ناخالص داخلی را، به ویژه در مورد توانایی های ملی یک کشور به تنهایی شاخص تعیین کننده خواند. از همین جهت در اقتصاد سیاسی به شکل روز افزون از شاخص های چند بعدی برای سنجش توانایی های ملی استفاده صورت میگیرد.

اصطلاح "توانایی گسترده ملی" در ادبیات سیاسی چین پیشینه دور و دراز تاریخی دارد. چنانچه اصطلاحات "قدرت، نیروی واقعی و توانایی ملی" در چین باستان، به ویژه برای مقایسه نیروی نظامی کاربرد داشته است. با در نظر داشت این پیشینه، هو انگ - Hu Angang -، رییس مرکز پژوهشی چین در دانشگاه تسنگ هوا-Tsinghua- و هم کارش مین هنگ هوا-Men Honghua- در تحقیقی تحت عنوان «ظهور چین معاصر» - توانایی ملی گسترده و راهبرد بزرگ - در راستای ارزیابی قدرت های ملی به شکل نسبی یک نوع شاخص پیچیده ولی جامع، طرح ریزی نموده اند که به اساس آن می توان توانایی های ملی یک کشور را به واقعیت ها نزدیک تر سنجش و درک نمود. هو انگ انگ «منابع استراتژی ملی» را متشکل از هشت جزء و ۲۳ شاخص تعیین و تعریف میکند؛ ترکیب این کنش گران، توانایی ملی یک کشور را باز تاب می دهند. از نگاه هو انگ انگ "منابع استراتژی ملی" متشکل از هشت جزء با در صدی های مشخص میباشد: منابع طبیعی ۸ در صد، منابع اقتصادی داخلی ۲۸ و منابع اقتصاد خارجی ۱۳ در صد، علوم و فناوری ۱۵ در صد، امور نظامی ۱۰ در صد، حکومت داری ۸ در صد، توانایی امور خارجی ۸ درصد و توسعه اجتماعی ۱۰ در صد. (۱۰)

بر اساس شاخص بعدی، امپراتوری آسمانی چین در سال ۲۰۵۰ از امپراتوری استثنایی امریکا پیشی گرفته و از این لحاظ تا آن زمان خطر تصادم چین با امریکا، البته از نگاه چین متصور نیست.

تله توکی دیدیس بر اساس شاخص چند بعدی





قیام نامرئی

در پرتو تنش اوکراین و هم سازی ریاض و تهران

در بخش تله توکی دیدیس بر اساس شاخص چند بعدی بیشتر از پنجاه عامل تعبیه گردیده، در حالی این عوامل متحول و در فرایند زمان دستخوش دگرگونی میباشند. در نتیجه نمیتوان سیر منحنی چند سال گذشته را برای آینده با پیروی از شیوه سنجش برون یابی یا گسترش روند - Extrapolation - ترسیم و پیشگویی کرد. از این نگاه اکنون این معضل با رویداد های مشخص سیاسی-نظامی با ابعاد جهانی مورد بررسی قرار میگیرد.

دگرگونی های سیاسی در صحنه جهانی تأیید می کنند که درگیری بین ایالات متحده و کشورهای دیگر نظام سرمایه داری از قبیل اتحادیه اروپا و ژاپن از یک سو و کشورهای پیرامونی نو ظهور از سوی دیگر در مورد شکل بندی نظام جهانی روز بروز بیشتر چشمگیر میگردد. واشنگتن تلاش دارد تا از یک طرف هژمونی امریکا را مانند گذشته بر کشور های سرمایه داری تقویت بخشیده و در حین حال روابط امپراتوری آن کشور را با کشورهای دیگر جهان استحکام بخشد. ولی امروز در سرتاسر جهان در قبال این تلاش واشنگتن مقاومت صورت میگیرد. اگر اولاف شولتز، نخست وزیر آلمان، در سخنرانی در همایش اقتصادی داووس در سوئیس، کلمه "چند قطبی" را به زبان آورد، او اشاره به تجدید ساختار روابط بین الملل داشت. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه سابق ایالات متحده، یکی از اولین کسانی بود که «تغییر موازنه قدرت» را به دنیای چند قطبی در مقایسه با مدل جنگ سرد دنیای دوقطبی مشاهده کرد. این تغییر آشکار در ساختار سیاسی جهان توسط بان کی مون، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، که در دانشگاه استنفورد در سال ۲۰۱۳ اظهار داشت نیز مشاهده میگردد. او گفت که "ما به طور فزاینده و برگشت ناپذیری به سوی دنیای چند قطبی حرکت می کنیم." (۱۱)

پس هیچ جای شکفتگی نیست که کشورهای دیگر - از چین و هند تا روسیه و اندونزی و برزیل - بر این واقعیت انگشت گذاشته و در تعاملات سیاسی جهانی در این جهت گام بر میدارند. برخلاف، ایالات متحده نسبت به شکل گیری نظم جهانی جدید نه تنها ابراز نگرانی کرده. بلکه عملاً در تعاملات جهانی علیه این سیر اجتناب ناپذیر قد بر افراشته است. آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه ایالات متحده، در سخنرانی خود در دانشگاه جورج واشنگتن در ۲۶ می ۲۰۲۲ گفت: "چین بزرگترین تهدید درازمدت برای نظم بینالملل است و تنها کشوری است که همراه با تمایل واقعی برای تغییر نظام بینالملل، دارای شرایط اقتصادی است." (۱۲)

زمانی که غرب قدرت رو به فراز چین و بازتاب آن را در ساختار نظام بینالملل با گسترش آن در بازارهای آفریقا و آمریکای جنوبی تشخیص داد، ایالات متحده شروع به جلوگیری از این گسترش کرد.

در زمان جنگ سرد، یعنی دو قطبی بودن جهان هنری کی سنجر، وزیر خارجه امریکا توانست تا چین را از اتحاد جماهیر شوروی بدور سازد، در نتیجه توانست شوروی را به انزوا بکشاند. ولی سیاست امریکا در قبال بحران اوکراین برخلاف منجر به تقویت روابط استراتژیک روسیه و چین گردید. بحران اوکراین محدودیت های قدرت امریکا را آشکار کرد که عمدتاً در کنار گذاشتن گزینه نظامی و اتخاذ رویکرد تحریم های اقتصادی ظاهر شدند. پرزیدنت جو بایدن گفت: "هیچکس انتظار ندارد تحریم ها مانع از وقوع هر چیزی شود" و تاثیر تحریم ها "زمان می برد". رئیس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین، گفت که قدرت امریکا رو به افول است و تعهد ایالات متحده به متحدانش به شدت تضعیف شده است، همانطور که در خروج از افغانستان و گرایش های انزوا گرای فزاینده در داخل ایالات متحده مشهود بود.

طوری که عبدالرسول سید، یکی از پژوهشگران پدیده ظهور چند قطبی میگوید یکی از بزرگترین خطرات، پارانوای فزاینده هژمون ایالات متحده است. جنگ تجاری کنونی نشان داده است که سیاست هژمونی چقدر بی ثبات کننده می باشد. زیرا از ظهور یک رقیب احساس خطر می کند. این مهم ترین منبع درگیری های خشونت آمیز می باشد. در واقع، بزرگترین منبع عدم قطعیت در سال های آینده این است که ایالات متحده چگونه به ظهور چین واکنش نشان خواهد داد. (۱۳)

چالش امریکا در این برهه تاریخی تنها به روسیه و چین محدود نبوده و کشورهای دیگر به دنبال آزمایش حدود قدرت امریکا و نشان دادن افول امریکا به عنوان یک ابر قدرت خواهند بود که پیامدهای بلندمدتی را با توجه به این موضوع در پی خواهند داشت. پروفیسور جان میرزهایمر - John Maersheimer -، پژوهشگر آمریکایی، یکی از چندین صدای برجسته ای است که تأیید می کند که جنگ در اوکراین توسط ناتو و گسترش بی امان ناتو به سمت روسیه طی سالیان متمادی پیش بینی شده است. اوکراین فقط نوک نیزه به سمت روسیه بود. (۱۴)

واقعیت این امر در این نکته نهفته است که ایالات متحده امریکا و ناتو در حال جنگ علیه روسیه هستند. این دیگر تنها یک جنگ نیابتی حمایت غیرمستقیم نیست. سفر ماه فبروری همین سال بایدن به کی یف، پایتخت اوکراین و صحبت های او در مورد «دفاع از دموکراسی جهانی» در برابر «تجاوز روسیه» به وضوح نشان می دهند که واشنگتن در حال فرماندهی درگیری و طرح خطرناک آن برای فریب دادن جهان است.

در رابطه به بحران اوکراین ادعای دفاع نظام دموکراسی در برابر نظام اقتدار گرا، که طبل آن را واشنگتن به صدا در آورده است، بجز استهزا به حافظه جمعی تاریخی، نمیتواند کار روایی های دو لایه ای واشنگتن را در پشت پرده ابهام پنهان نماید. واشنگتن زمانی از دفاع دموکراسی صحبت میکند، که این امر در خدمت خواست های استراتژی ان کشور باشد. در صورت وا گرایبی این دو امر، بدون خم آبرو ادعای دموکراسی قربانی اهداف و خواست های استراتژی ان کشور میگردد. با و جودی که ایالات متحده امریکا در زمان دو قطبی بودن در اروپا از رویارویی نظامی با اتحاد جماهیر شوروی تا اندازه ای از خویشتن داری استفاده کرده، ولی در رابطه با کشور های پیرامونی آسیا، آفریقا و امریکا لاتین عقب هر گام آزادی بخش و نظام دموکراسی مداخله ای "کمونیسم جهانی" را دیده و مداخله کرده است. چنانچه از طریق همین تدابیر مخفی، که چندان مخفی هم نبودند، واشنگتن به شکل نمونه در ایران علیه حکومت مصدق، در کنکو علیه لوممبا و در شیلی علیه حکومت الیپنده به فعالیت ها و کودتا های نظامی دست زده است. در این جا از

برگه تاریخ پسا چنگ دوم جهانی به این سه رویداد سیاسی از سه قاره به شکل الگو اشاره میشود، که واشنگتن چگونه توسط کودتا ها بر ریشه های نظام دموکراسی تیشه زده است:

- کودتا علیه نظام دموکراتیک در ایران در سال ۱۹۵۳ که منجر به سقوط حکومت دکتر مصدق گردید.
- کودتا علیه نظام دموکراتیک در کنگو در سال ۱۹۶۱ که منجر به کشتن پاتریس لوممبا گردیده و حتی جسد او را قطعه قطعه کرده و در اسید سلفوریک سوزانده شد.
- کودتا علیه نظام دموکراتیک در شیلی در سال ۱۹۷۳، که منجر به قتل سلوادر آلنده گردید. (۱۵)

ویلیام بلم، یک کارمند بلند رتبه ای وزارت خارجه امریکا در اثر بنام "گشتن امید" دست کم از ۵۴ مداخله نظامی امریکا و دستگاه اطلاعاتی سیا (CIA) واشنگتن گزارش میدهد؛ گزارش او بر پایه اسناد و داده های از اسناد دست اول و قسماً سری آن کشور استوار می باشد. بلم از جمله ۱۲ مداخله نظامی را در آسیا، ۱۰ مداخله نظامی را در افریقا و ۲۰ مداخله نظامی را در امریکای لاتین به تفصیل بررسی میکند. (۱۶)

با جهانی شدن تک قطبی، واشنگتن نخست برنامه (مجرور خبائث) را طرح کرده که درهم ریزی کشور های خصم امریکا موضوع بحث بود؛ این کشور ها عبارت بودند از ایران، عراق، سوریه، لیبی، سودان و سومالی. باستثنای ایران و قسماً سوریه، امریکا با مداخله های نظامی و در تضاد با اصل عدم مداخله در امور داخلی کشور با شدت و قساوت تمام نظام های حاکم در این کشور ها را تار و مار کرده، منجر به قتل میلیون ها انسان، فرار هنوز هم بیشتر مردمان این کشور ها از لانه و کاشانه آبایی آنها گردیده و میلیون ها کودک دیگر را آواره و بی مادر و پدر ساخت. ولی برای هیچ یکی از این رویداد ها عاملین جنایات به محاکم عدلی بینالملل کشانده نشدند.

با تداوم بحران اوکراین واشنگتن توانست که نخست هژمونی امریکا را بر اتحادیه اروپا و هم چنان ژاپن دوباره استحکام ببخشد. طوری که کشورهای اروپایی استراتژی امنیت خویش را با احتمال حمله ای هسته ای روسیه در خطر دیده و دوباره و بیش از گذشته ها تحت چتر حمایتی امریکا خسیبند. افزون بر آن کشور های عضو ناتو مصمم گردیدند، تا تعهدات سال ۲۰۱۴ را در مورد افزایش بودجه نظامی در حدود دو در صد تولید ناخالص اجتماعی در عمل پیاده کنند. این امر که منجر به افزایش بودجه نظامی یک سری از کشور های عضو ناتو گردیده، در واقع در خدمت **مجتمع صنعتی-نظامی** امریکا قرار گرفته؛ از همین جهت بهای اسناد بهادر صنایع تسلیحات امریکا و اروپا سیر بی سابقه صعودی را طی میکنند. به همین منوال ژاپن نیز به "پاسی وسم Passivism قانون اساسی" آن کشور پشت پا زده، به طرح استراتژی تعرضی پرداخته و همکاری استراتژی را با امریکا عمیق تر ساخته است.

ولی بحران اوکراین، خلاف انتظار امریکا منجر به عمیق شدن روابط اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی بین روسیه و چین گردیده و در نتیجه روند چند قطبی شدن جهان را سرعت بخشیده است. همکاری مسکو و پکن پس از سفر سه روزه شی جین پینگ، رئیس دولت چین به روسیه (از بیستم تا بیست و دوم مارچ) جتی "بدون مرز و بدون منطقه ممنوع" خوانده شده است.

با در نظر داشت سرکشی های نظامی امریکا در زمان تک قطبی، امروز جهانیان شاهد تعاملات سیاسی میباشند که بیانگر کم رنگ شدن نقش واشنگتن بوده و در حین زمان پیام آور افول نسبی سرزمین استثنایی میباشند. این امر را

میتوان به شکل بسیار زیبنده با توافق نامه برقراری روابط دیپلماتیک دوباره بین تهران و ریاض، با میانجیگری پکن تمثیل گردد.

ایران و عربستان سعودی روز جمعه دهم مارچ با انتشار بیانیه ای مشترک اعلام کردند که هر دو کشور برای برقراری مجدد روابط و بازگشایی سفارت ها ظرف دو ماه پس از نشست مذاکره در پکن به توافق رسیده اند. پس از دیدار وانگ یی، مدیر دفتر کمیسیون روابط خارجی کمیته مرکزی حزب کمونیست با هیات ایرانی به ریاست علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران و هیات عربستان سعودی به ریاست مساعد بن محمد العیبان، وزیر کشور، عضو شورای وزیران و مشاور امنیت ملی عربستان سعودی. بیانیه مشترک منتشر شد. (۱۷)

این توافق نامه که فرآورده تلاش های دیپلماتیک و میانجیگری دوساله و پی هم چین بوده، دارای ابعاد جهانی، منطقه ای و درونی هر دو کشور مورد بحث میباشد. نخست از همه چین نقش امریکا را در این منطقه که حوزه نفوذی امریکا خوانده میشود، کم رنگ ساخته و گستره نفوذ خزانده و رو به افزایش امپراتوری آسمانی را به نمایش گذاشت. دوم اینکه پس از این توافق نامه امکانات تنش زدایی در رویداد های جان گداز لبنان، سوریه، عراق و یمن بیشتر گردیده؛ چون ریاض و تهران در این کشور ها به کشمکش های نیابتی با هم زور آزمایی میکنند. در اخیر نیاز به توافق نامه ناشی میگردد از اوضاع نا هنجار درونی هر دو کشور تمامیت گرا برای ثبات سیاسی (ایران) و پیاده کردن پروژه های بلند بالای اقتصادی (عربستان سعودی) به کم شدن تنش اشد نیاز دارند.



پس گفتار

غلبه بر پاشنه آشیل تک طبی

به طور کلی میتوان گفت که در فر گشت جهانی شدن کشو ها، به ویژه در رابطه ای کشور ها با ایالات متحده امریکا، یعنی در تعاملات "هژمونی و امپراتوری جهان"، اکنون دیگرگونی های بنیادی به میان آمده اند. همین دگرگونی ها از یک طرف منتهی گردیده اند به آنکه نقش هژمونی واشنگتن در رابطه با کشور های خودمدار کلاسیک کم رنگ تر گردید، از سوی دیگر در ردیف کشور های خودمدار نوظهور، چین، روسیه، هند و برزیل، هر یک با ساختار ویژه اقتصادی و سیاسی خودشان در کل از نقش فزاینده در تعاملات جهانی برخوردار گردیده اند. در کنار این دو قطب اقتصادی، کشور های خودمدار کلاسیک و نوظهور، کشور های پیرامونی در آستانه ای خودمداری شدن، مانند ترکیه و اندونزی به نوبت خود و با وجود وابستگی های تنگ تنگ به امریکا، استراتژی امپراتوری واشنگتن را تحت پرسش برده و تلاش دارند تا در حوزه جغرافیای نزدیک خود از نفوذ در خور حال توانایی های شان برخوردار گردند. البته این دگرگونی را نویسندگان از جهتی قیام **نامرئی** میخواند، چون به صورت نسبی، آرام، آهسته و بدون سر و صدا بوقوع پیوسته و ناشی میگردد از تعاملات درونی کشور ها که بر سیر فراز و فرود تاریخی قدرت ها صحنه میگذارد.

نظم جهانی چند قطبی یک ساختار بین المللی است که در آن چندین مرکز قدرت کم و زیاد برابر وجود دارد که هر کدام دارای منافع و حوزه های نفوذ خاص خود هستند. در مقابل، در نظم جهانی تک قطبی، تنها یک ابر قدرت بر سیاست و اقتصاد جهانی مسلط است، در حالی که نظم جهانی دو قطبی متشکل از دو بلوک قدرت رقیب است. با در نظر داشت خطرات ماجراجویانه ای قدرت هنوز هم تک قطبی ولی رو به افول، نظم چند قطبی دارای مزایای مختلف میباشد:

- (۱) چون در نظم جهانی چند قطبی، چندین مرکز قدرت کم و زیاد برابر وجود دارند، خطر درگیری و جنگ کاهش می یابد.
- (۲) نظر به تنوع مراکز متعدد قدرت با فرهنگ ها، ارزش ها و علایق متفاوت، نظم چند قطبی شدن این امکان را برای طیف وسیع تری از مدل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراهم می کند که می توانند نیازهای مناطق و جوامع مختلف را برآورده کنند.
- (۳) چون در نظم چند قطبی شدن هیچ قدرتی نقش انحصاری ندارد، زیاد محتمل به نظر میرسد که دولت ها برای دستیابی به اهداف مشترک بر همکاری و هماهنگی بیشتر صحه بگذارند.
- (۴) چون نظم چند قطبی شدن نقش هژمونی و امپراتوری تک قطبی را کاهش میدهد، میتوان جلو استثمار مادی و سرکوب نظامی را گرفته و میتواند، حد اقل به صورت نسبی از انتقال ارزش اضافی شبه سرمایه داری و سرمایه داری از کشور های وابسته به کشور های سرمایه داری محور جلوگیری کند.
- با وجود موانع ساختاری، تنش های سیاسی و آشوب طلبی های نظامی میتوان گفت که یک دیگرگونی مهم در زمینه شورش نامرئی، تغییر موازنه قدرت جهانی از تک قطبی شدن به تشکیل بلوک چند قطبی شدن است.



مأخذ:

- (۱) نویسنده علل، جریان و نتایج کنفرانس یالتا را به تفصیل در اثر "فرگشت جهانی شدن - جهانی شدن در پرتو اقتصاد سیاسی" بیان کرده است. کتاب "فرگشت جهانی شدن" سال ۲۰۲۱، چاپ شاهنامه / هلند، ص ۵۲ تا ۵۸
- (۲) Kennedy, Paul, 1991, Aufstieg und Fall der großen Mächte, Ökonomischer Wandel und militärischer Konflikt, Fischer Taschenbuch Verlag, p: 534
- (۳) Fukuyama, Francis, 1989; Th End of History, in: The National Interest, Sommer, p 1
- (۴) Brzezinski, Zbigniew, 1997; Die einzige Weltmacht, Amerikas Strategie der Vorherrschaft, Fischer Taschenverlag, p 5

- (5) Ochmanek, David, 1997, and Khalilzad, Zalmay, Strategic Appraisal, Strategy and Defense Planning for 21st Century. Published 1997 by Rand
- (6) آمار این جدول از نهاد بانک جهانی در کشور های مختلف و سال های مختلف سنجش و ارایه گردیده است.
<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.KD?contextual=default&locations=US>
- (7) Hawksworth, John, 2017; The Long View, how will the global economic order change by 2050, pwc-the-world-in-2050-full-report-feb-2017, pdf, price water house Coopers, London, P 4
- (8) توکی دیدس، ۱۳۷۷، تاریخ جنگ پلویونزی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ، ص 27
- (9) GDP, PPP (constant 2017 international \$) - World | Data (worldbank.org)
- (10) GEOPOLITICAL POWER CALCULATIONS, China Debates the Future Security Environment (fas.org)
- (11) [Abdul Rasool Syed](#), Emerging Multipolarity and its consequences, in modern diplomacy, October 5, 2020
- (12) Amr Wagdy, Eine "multipolare Welt": Eine Transformation des globalen Systems, 17. Oktober 2022, in Modern Diplomacy,
[Eine "multipolare Welt": Eine Transformation des globalen Systems - Moderne Diplomatie \(moderndiplomacy.eu\)](#)
- (13) [Abdul Rasool Syed](#), Emerging Multipolarity and its consequences, in modern diplomacy, October 5, 2020
- (14) Historic Year... Ukraine War Exposes U.S. Imperialism as Foremost Global Threat, in Strategic Culture Foundation, February 24, 2023
- (15)
سید موسی صمیمی. همان ص 104 تا 118
- (16) Blum, William, 1995; Killing Hope, US Military and CIA, Common Courage Press, London

(17) Saudi Arabia, Iran agree to resume ties, reopen embassies after talks in Beijing

در دهم مارچ ۲۰۲۳ Global Times